

خوابِ خوبِ ديو

■ سرشناسه: سلیمانی، کرم‌اله، ۱۳۵۱ - عنوان و نام پدیدآور: خواب خوب دیو/
کرم‌اله سلیمانی. ■ مشخصات نشر: تهران، آماره، ۱۴۰۵. ■ مشخصات ظاهری:
۱۷۰ص ■ شابک: 978-622-5286-48-1 ■ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا ■ موضوع:
داستان‌های فارسی -- قرن ۱۵ Persian fiction -- 21th century ■ رده‌بندی کنگره:
PIR ۸۰۹۸ ■ رده‌بندی دیویی: ۸۰۳/۶۲ ■ شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۹۱۸۲۴

خوابِ خوبِ دیو

کرم‌اله سلیمانی



© Nashr-e-Amareh, MMXXVI



خوابِ خوبِ دیو

نویسنده: کرم‌اله سلیمانی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۸۶-۴۸-۱

نویت چاپ: اول سال چاپ: ۱۴۰۵ تیراژ: ۳۰۰ نسخه

هرگونه کپی برداری، اسکن و میکروفیلم، جزئی یا کلی بدون اجازه مکتوب نشر

آماره ممنوع بوده و پیگرد قانونی دارد.

محتوای اصلی کتاب بازتاب اندیشه‌های پدیدآورنده می‌باشد و مسئولیت

درستی آن به عهده‌ی ایشان می‌باشد.

± تمامی حقوق چاپ و نشر برای نشر آماره محفوظ است.

دفتر مرکزی نشر آماره: تهران، میدان انقلاب، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان

دوازده فروردین، پلاک ۳۱۶، واحد ۴ تلفن ۰۹۳۶۸۷۶۴۳۹۱

برای آگاهی از اطلاعات بیشتر به وب‌سایت نشر آماره مراجعه کنید:

www.nashreamareh.ir



ScanMe

«اگه می خوای باد رو ببینی، باید مثل

باد بشی...»

«من همیشه می شم... من همیشه

می شم...»

«اگه می شد کمی عقب رفت، بهت

می گفتم کدوم تگه از باد رو دوست

دارم...»

«من همیشه برمی گردم و اون تگه از باد

رو که دوست دارم، نگاه می کنم...»

خواندنی‌ها

۱۱.....	رطوبت
۱۵.....	خواب
۱۷.....	پَره‌بالی و آب‌هشتی
۱۹.....	پُل سنگی
۲۳.....	گازرنگ
۲۷.....	مترائگر
۳۱.....	شهردار اُغل
۳۵.....	گندروها
۳۹.....	خانه‌ی عجیب و سیاه
۴۳.....	یک خوابِ عجیب
۴۵.....	خبر
۴۹.....	زیرِ نورِ مهتاب
۵۳.....	قبرستانی همین اطراف
۶۱.....	خانه‌ای روی سنگ
۶۵.....	جنگ
۷۱.....	تیره و ناپیدا
۷۷.....	تَرانِشه
۸۳.....	شعر
۹۱.....	پرچم
۹۵.....	به سمت غروب

امانت	۹۷
نوحه و نوحه خوان	۱۰۳
فضای اندوهبار	۱۱۱
درد خفته	۱۱۷
راه میان بُر	۱۱۹
اسکلت	۱۲۳
تاریکی	۱۲۷
التماس	۱۳۱
بیدستان	۱۳۵
مادر آرام بود	۱۳۹
شکلک	۱۴۳
کمک	۱۴۷
اتفاق	۱۴۹
یک تَگّه ابر	۱۵۵
اشیاء	۱۵۷
پاورچین پاورچین	۱۵۹
حسنِ بد	۱۶۱
لُختِ مادرزاد	۱۶۳
گِل	۱۶۵
پانوش	۱۶۷
آثار چاپ شده	۱۶۹

رطوبت

گفت «دیگه بهت نمی‌گم، اگه دوست داشتی بیا.»

نگاهش کردم. خواستم بگویم باشد که خندید.

گفتم «حق داری.»

«شایگان!... شایگان!...»

گفتم «بدو سوار شو، اینم از شانست.»

سوار که شد، دستی تکان داد. دستی تکان دادم. به مینی‌بوس

نزدیک شدم. از پشت شیشه گفتم «جلومی نشستی بهتر بود.»

خندید. گفت «نرسیده به شایگان پیاده می‌شم.»

خندیدم و دستی تکان دادم. دستی تکان داد و ناخواسته تکانی

خورد و رفت.

خانه‌ی ما پایین شهر بود. محله‌ای به نام رطوبت. البته من

می‌گویم چون این نام می‌تواند خاکی باشد، گاوی باشد یا هر چیز

دیگری.

وقتی سمت خانه می‌رفتم گاوی را دیدم که روی شاخش

پارچه‌ای سبز بسته بود و محله را یک می‌کشید.

گفتم «هی!... هی!»

ول‌کن محله نبود.

گفتم «هی!... هی!»
ول کن محله نبود.

دویدم پا روی محله گذاشتم. محله ایستاد، گاو جهید و رفت
پشت بیمارستان، بوی مرده به دماغش خورده بود.
میدان محله بود. بچه‌ها جمع بودند. طبق معمول رَمو عرعر
می‌کرد و بچه‌ها می‌خندیدند.

رَمو عرعر کرد و آمد سمتم، بدون معطلی گفتم «باشه... باشه.»
دست توی جیبم کردم. پولی درآوردم و دستش دادم.
گفت «لگد هم بزنوم؟»
گفتم «آره، بدون لگد نمی‌چسبه.»
گفت «به کی؟»

گفتم «یعنی تونمی‌دونی؟... بده، بده...»
دستم را دراز کردم. رَمو قیافه‌ی عبوسی به خودش گرفت، نگاهی
به پول توی دستش کرد و کمی عقب رفت. بعد شروع کرد به عرعر
کردن و لگد زدن.

عرعر کرد و لگد زد... عرعر کرد و لگد زد...
بچه‌ها از شدت خنده روی زمین غش کرده بودند. کمی ایستادم
و نگاه کردم به رَمو و بچه‌ها. رَمو عرعر می‌کرد و لگد می‌زد به
گندروهایی که بچه‌ها دوست داشتند لگد مال شان کنند.

گل

آمده بودند توی گل ولای کنار مقبره بازی می کردند. سروصدایشان بیدارم کرده بود. همه شبیه هم بودند با اندکی تفاوت. کوچک تراز همه خیلی ناجنس بود، کمی گل برداشت مالید به موفرفری، موفرفری جیغ کشید و هُلش داد. اگر اشتباه نکنم همین جیغ بود که بیدارم کرد.

داختم به چشم آبی نگاه می کردم، داشت با گل خانه ای می ساخت. خانه را که ساخت، بلند شد و رفت. سپس با دختری برگشت. دست دختر توی دستش بود، دختر خیلی قشنگی بود. کمی آن طرف تر روی گل های نرم یکی شان روی شکم خوابیده بود. گویی یکپارچه گل بود.

موفرفری صدایش کرد «بیجی! بیجی! حال می ده؟» همان که بیجی نامش بود، سرش را بالا آورد. گفت «ها، خیلی.» موفرفری رفت کنارش، با انگشت یک سوراخ درشت روی گل ها کند و با شکم رویش خوابید. بعد کمی تقلا کرد، تقلا کرد، و باسنش را تکان داد، تکان داد، و آرام شد.

توی خانه ی گلی چشم آبی و قشنگه دنبال هم بودند. قشنگه داشت با ناز می دوید. چشم آبی هم با ناز دنبالش بود. قشنگه دوید

بیرون، و رفت سمت گِل‌های نرم، پایش خورد به مجسمه‌ی گِلی
خوابیده، افتاد. چشم آبی هم افتاد.
هر دو افتاده بودند توی دوغابی از گِل.
چند لحظه بعد دو مجسمه‌ی گِلی از توی دوغاب‌ها بیرون
آمدند و درحالی‌که چگّه می‌کردند سمت غروب رفتند.

پانوشت

گندرو یا گندروها: نمادی ست از افراد فاسد و پلید و خطرناک،
برگرفته از دیوی به همین نام از شاهنامه‌ی
فردوسی (گندرو دیو؛ یکی از دیوان بزرگ، زشت‌رو
و ناپاک، موجودی اهریمنی، نیرنگ‌باز و آلوده-
سرشت...)

صَفْرُوه کیلو تَماته بُرده وُ پیلشوندا... صَفْرُوه پیلشوییا:

صَفْرُوه کیلو گوجه برده و پولش را نداده... صَفْرُوه
پولش را بیار.

لیوه: آدم ساده

لگجین: هندوانه وحشی

تَرانِشه: فرورفتگی‌های طبیعی و مصنوعی در سطح

زمین

لُرکه: درآوردن نوعی صدای ترسناک و روحیه‌بخش با

کمک لب و دست

جَمپه: پیراهن نظامی

گنجِ شیر: زنبورِ درشت و گوشتِ خوارِ قرمزِ رنگ
گازِ رنگ: یک نوعِ سوسک
بچِ کرده: بچه کرده
پَره‌بالی و آب‌هَشْتی: دو منطقه‌ی نزدیک به هم اطرافِ گچساران
پیرکُناری: زیارتگاه و محله‌ای قدیمی در گچساران
بَره‌ی سیساز: بَره‌ی سفید
گهری تال: بزغاله‌ی آبی کم‌رنگ
تَلکِ دونی: تپه‌ای که با انبارکردن پسماند کودهای حیوانی
درست می‌شود.

آثار چاپ شده از

همین نویسنده

- رطوبتی‌ها (داستان، چاپ اوّل، انتشارات آهنگ دیگر، تهران
(۱۳۹۱)
- فصل‌هایی در برزخ (داستان، انتشارات آهنگ دیگر، تهران
(۱۳۸۸)
- هواپیما بیا بشین قلیون بکش (داستان، انتشارات نودا، تهران)
- کفش‌دوزک‌ها حوالی میدان انقلاب (نمایشنامه، نشر مهری لندن
(۱۴۰۴)
- اسب چشمه و سکسکه‌ی ماه پشت ابر (فیلمنامه، نشر وراج، تهران
(۱۴۰۴)

